

در این شماره:

شلاق، پایان توهم است

شهرزاد یا نقطه‌ی تلاقی معرفت و اخلاق؟

درباره‌ی کشتار دهشتناک اورلاندو و نیاز به جهانی کاملاً نوین

پنجاه سال پس از «انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی»

تن فروشان شهر ما

آتش • شماره‌ی ۵۶ • تیر ۱۳۹۵

email: atash1917@gmail.com

# دو یادداشت بر اوضاع جاری

## چند دلیل دیگر برای این که این رژیم باید با یک انقلاب سوسیالیستی سرنگون بشود



### یادداشت اول

هیئت حاکم‌هی ایران، این‌طور نشان می‌دهد که ظاهراً همه‌چیز روبه‌راه است. توافقی انجام شده و موقتاً خطر فروپاشی اقتصادی به‌خاطر تحریم‌ها رفع شده است. محمدجواد ظریف، خوشحال و خندان در مجلس ظاهر شد و از دستاوردهای برجرام گفت که چند میلیارد دلار را از هند گرفتیم و چند میلیارد را از کانادا و قرار است که چرخ تولید با بستن قراردادهای کلان با شرکت‌های رنگارنگ غربی، راه بیفتد. مجلسی‌های اصول‌گرا نیز دیگر علیه برجرام هیاهویی چندان به راه نیانداختند، چون قرار است در به‌روی پاشنه‌ی دیگری بچرخد. شرکت‌های امپریالیستی هم در شرایط بحران عمیق سیستم امپریالیستی، خشنود هستند که بیایند و در ایران سرمایه‌گذاری کنند. البته، چند سؤالی در مورد حقوق بشر (و در واقع، امنیت سرمایه‌شان) دارند که با جواب‌های قاطع ظریف روبه‌رو شدند!

«مردم، رای دادند و راضی هستند و نقض حقوق بشر، اتهام است!» اما از طرف دیگر، انتخابات آمریکا و مواضع کاندیداهای ریاست جمهوری و گفتن این که اگر سرکار بیاییم، برجرام را لغو می‌کنیم، فضا را برای ژست‌های تبلیغاتی روحانی و ظریف نامساعد کرده است. موضوع، این‌قدر کش آمده تا خامنه‌ای که برجرام و رابطه و همکاری رسمی با امپریالیسم آمریکا با توافق وی صورت گرفت، در یک سخنرانی گفت که اگر آن‌ها برجرام را پاره کنند، ما آن را به‌آتش می‌کشیم! اما این هارت و پورت کردن‌ها واقعی نیست و بیشتر، مصرف داخلی دارد. مقامات اسلامی به‌شدت در تلاش برای جذب سرمایه‌گذاری‌های خارجی هستند و هر روزه ده‌ها نماینده‌ی کمپانی‌های مختلف امپریالیستی در حال آمد و شد به ایران‌اند. صدها نهاد و سازمان ویژه‌ی سرمایه‌گذاری توسط آقازاده‌ها و جناح‌های مختلف حکومتی

برای تشویق غربی‌ها به سرمایه‌گذاری در ایران ایجاد شده است. مقامات اسلامی، ایران را «بهترین محیط برای سرمایه‌گذاری» به امپریالیست‌ها معرفی می‌کنند ( مصاحبه با محمدجواد ظریف در سوئد) و نمایندگان امپریالیست از ایران به‌عنوان «بهشت سرمایه‌گذاری» نام می‌برند ( رئیس اتاق بازرگانی آلمان). وقتی سرمایه‌داران استثمارگر از «بهشت و بهترین محیط» صحبت می‌کنند، منظورشان نیروی کار ارزان، شرایط برده‌وار استثمار کارگران، ده میلیون بیکار و وجود حکومتی سرکوبگر است که صدای اعتراض را به شلاق می‌کشد و تحقق حداکثر سود را برای سرمایه‌داران داخلی و خارجی با بند و اعدام، تضمین می‌کند.

اما در میانه‌ی تبلیغات بی‌مایه در مورد به‌راه افتادن چرخ تولید در روی زمین، تورم و گرانی و بیکاری ادامه دارد و رکود اقتصادی عمیق‌تر شده است.

کارخانه‌ها و گارگاه‌های تولیدی بسیاری به‌طور مرتب تعطیل شده‌اند و یا مشغول تعدیل نیرو هستند. روحانی که یکی از وعده‌های انتخاباتی‌اش ایجاد اشتغال بود، چندی قبل دستور صادر کرد که نرخ بیکاری باید تک رقمی شود. اما معضلات یک اقتصاد بیمار و وابسته با دستور و یا حکم حکومتی درمان نمی‌شود. تازه‌ترین گزارش مرکز آمار ایران حکایت از این دارد که نرخ بیکاری در فصل زمستان سال ۱۳۹۴ به ۱۱/۸ درصد رسیده است که نسبت به زمستان سال قبل، افزایش ۰/۳ درصدی را نشان می‌دهد. همچنین نرخ بیکاری در پاییز سال گذشته ۱۰/۷ درصد گزارش شده بود که این رقم هم مؤید روند افزایشی نرخ بیکاری است ( ایران اکونومیست). ۱۰ میلیون کارگر و جوان تحصیل کرده که خامنه‌ای از بیکاری آنان «خجالت» می‌کشد، تبدیل به یک نگرانی

ادامه در صفحه‌ی بعد

## دو یادداشت و اوضاع جاری ...

سیاسی جدی برای کل حاکمیت شده است. به طوری که آن را «بمی بزرگ و تهدیدی بزرگ برای کشور» می‌دانند. (یدالله طاهرزاده - عضو شورای مرکزی حزب کارگزاران). تشدید دین‌گرایی، تهاجم ایدئولوژیک شتاب‌گرفته علیه افکار غیردینی و سکولار، شاخ و شانه کشیدن‌های اخیر خامنه‌ای در مورد دانشگاه‌ها و ضرورت وجود دانشگاه و دانشجوی ارزشی و غلبه آن‌ها بر فضای آموزشی، تأکیدات مکرر خامنه‌ای و به تبعیت از وی، روحانی و دیگر مرتجعین بر «اخلاق دینی، وحدت، اخلاق اسلامی و اخوت اسلامی» را بگذاردید در کنار اقدامات سرکوبگرانه‌ی عملی‌ای که علیه جوانان شدت گرفته است. دانشجویانی که جشن فارغ‌التحصیلی گرفته‌اند را شبانه محکوم کرده و شلاق می‌زنند. دانش‌آموزانی که با یک دعوت گروهی، پس از امتحانات آخر سال گردهمایی داشتند با حمله‌ی نیروهای انتظامی روبه‌رو می‌شوند. دانشجویان دانشگاه سیستان و بلوچستان را به جرم برگزاری جشن از تحصیل محروم می‌کنند. گشت‌های ارشاد را از نوارهای خیابان‌ها کرده‌اند. کنسرت‌ها را لغو می‌کنند. چپ و راست فعالین کارگری و سیاسی را به حبس می‌کشند، فرمان حمله‌ی گروهی به زنان «بدحجاب» را صادر می‌کنند و... این‌ها همه، اقداماتی است در جهت مهار و کنترل نیرویی چند میلیونی که به درستی در صورت دستیابی به آگاهی و تشکل انقلابی کمونیستی می‌تواند به‌واقع، همانند «مب» عمل کرده و بساط این نظام ستمگر را برچیند.

تجربه‌ی رژیم از وقایع سال ۸۸ باعث شده که کاپوس شورش‌های شهری از سر جمهوری اسلامی دور نشود. درست به‌همین خاطر است که در روزهای پایانی خرداد به‌بهانه‌های گوناگون، صدها نیروهای ضد شورش در خیابان‌ها مانور می‌دهند و تعداد بسیار زیادی از لباس شخصی‌ها در خیابان‌ها در حال آماده‌باش هستند. در دوران قبل از انتخابات مجلس، بهانه‌ی احتمال حمله‌ی داعش را طرح کردند، اما اینک پرواضح است که تردد نیروهای موتوری ضد شورش در تهران و شهرهای بزرگ دیگر، به‌خاطر هراس از احتمال اعتراضات مردم علیه وضعیت سیاسی و اجتماعی است.

اما با همه‌ی سرکوب‌های ایدئولوژیک و عملی، شکل‌های مختلفی از نوعی مبارزه‌ی منفی مانند تجمع جوانان در پارک‌ها در شب، روز‌خواری، به‌ضحکه گرفتن شعارهای در و دیوار در مورد «فویاید» روز‌داری، برگزاری کنسرت‌های زیرزمینی و... افزایش یافته است. از طرف دیگر، شمار بیشتری از جوانان و دانشجویان نگاهشان به‌سمت راه حل چپ چرخیده است. فروش آثار مارکسیستی در زمزمه‌ی بالاترین فروش کتاب‌ها در

ایران قرار دارد و تعداد زیادی محافل مطالعاتی آموختن مارکسیسم تشکیل شده است. این‌ها از جمله عواملی‌اند که زمینه را مساعد کرده‌اند برای فعالیت کمونیست‌های انقلابی و فراگیر کردن استراتژی و تئوری کمونیستی که امروز در سنتز نوین رفیق باب آواکیان فشرده شده است، پیوند دادن این استراتژی و تئوری با مبارزه و مقاومت توده‌های مردم و به راه انداختن جنبشی برای انقلاب اجتماعی، سرنگونی این نظام ستم و استثمار دینی و دستیابی به جامعه‌ی غیر طبقاتی و شاداب و سرزنده‌ی کمونیستی.

## یادداشت دوم

- تعداد بسیاری از فعالین سیاسی و کارگری را به زندان‌های درازمدت محکوم کرده‌اند. «جرم» را اقدام علیه امنیت ملی اعلام کرده‌اند. این‌درحالی است که جمهوری اسلامی با سرکوب اعتراضات مردمی که خواهان داشتن حق کار کردن، حق خوردن، حق تشکل و یک زندگی مناسب‌اند، دشمن شماره‌ی یک امنیت ملت است. در کنار این سرکوب‌ها، هر روزه ده‌ها نفر از توده‌های فقیر را به‌دلایلی مانند قاچاق مواد مخدر و یا جرائم دیگر به‌دار می‌آویزند. این‌درحالی است که جانین و قاچاقچی‌های بزرگ در راس حکومت نشسته‌اند و بر سرنوشت مردم حکم می‌رانند.

- جمعی از کارگران معدن طلائی آق‌دره، واقع در آذربایجان را به‌خاطر دعوت به اعتصاب، شلاق زده‌اند. کارگران معدن، چه طلا باشد و چه ذغال سنگ و یا روی و مس از جمله، محروم‌ترین اقشار جامعه‌ی کارگری در ایران هستند. این کارگران مجبورند کارهای بسیار سنگین را در ساعات طولانی و با دست‌مزد بسیار کم انجام دهند. طبق یک آمار، کارگران ذغال سنگ، پائین‌ترین سطح دست‌مزد (چیزی حدود پانصد هزار تومان در ماه) را در دهه‌ی ۹۰ دریافت کرده‌اند. این کارگران با انواع بیماری‌ها مانند کمردرد و بیماری‌های ریوی دست به گریبانند. این کارگران از حق اعتصاب و تشکل و بسیاری‌شان حتی از حق بیمه محرومند. این‌درحالی است که بسیاری از نور چشمی‌های شاغل در مشاغل دولتی و نیمه‌دولتی مثل دانشگاه آزاد و یا مدیریت کارخانه‌ها، ماهانه بیش از ده‌ها میلیون تومان دریافت می‌کنند و برخی مدیران دولتی حتی در ماه بالای صد میلیون تومان با احتساب پاداش و غیره حقوق می‌گیرند.

- خبر یقه‌درانی یک نماینده و دعوی او با یک نفر دیگر در مجلس، رسانه‌ای شد. بعداً معلوم شد که دعوا بر سر احداث فرودگاهی در شمال ایران بوده که به‌بهایی از میان بردن مساحت زیادی از زمین‌های برنج مرغوب در آن منطقه صورت می‌گیرد. می‌خواهند فرودگاه دیگری احداث کنند که آقازاده‌ها و سرمایه‌داران و خانواده‌هایشان و

## تن‌فروشان شهر ما

از همین‌جا باید عمق رذالت و پوسیدگی جامعه‌ی ساخته و پرداخته‌ی نظام جمهوری اسلامی را فهمید: مسأله، محدود به آن نیست که باندهای آدم‌فروش، دختران را به‌دام انداخته و با بدن آنان سوداگری می‌کنند؛ نظام جمهوری اسلامی، تن‌فروشی را تبدیل به بزرگ‌ترین «فرصت اشتغال» برای زنان کرده است و فرهنگ «عادی‌سازی» آن را نیز تولید می‌کند. تن‌فروشی، حتا تبدیل به «شغلی» برای زنان قشرهای میانی شده تا موقعیت «رفاه» متوسط خانواده را حفظ کنند.

رشد حریق‌وار تن‌فروشی، یک جریان جهانی است. سرمایه‌داری، دائماً میلیون‌ها نیروی کار آماده‌به‌کار تولید می‌کند، بدون این‌که واقعاً بخش عظیمی از آنان را به‌عنوان کارگر شاغل در مدار تولید ادغام کند. سوخت و ساز سرمایه‌داری به‌جایی رسیده است که صدها میلیون نفر را تبدیل به «اضافه» کرده است؛ «اضافه‌ای» که باید مانند تفالیه پرتاب کرده و نابودشان کند. زندگی اکثریت مردم جهان، بی‌وقفه و به‌طرز بی‌سابقه‌ای، به‌طریق گوناگون تباہ و نابود می‌شود. همه‌جا جنگ، همه‌جا زاغه و حاشیه و گتو و همه‌جا مشقت‌خانه، همه‌جا آوارگی به‌دنبال لقمه نانی و... همه‌جا تن‌فروشی زنان در ابعاد و مقیاس بی‌سابقه در جهان. هرچند این یک جریان جهانی است، اما در ایران، ترکیب حکومت دینی و گردش بی‌رحمانه‌ی چرخ‌های سرمایه‌داری، معجون عجیبی را درست کرده است. تبدیل زن به موجودی فروتر از انسان که باید با آن مثل یک «چیز» و «مال» رفتار و از آن بهره‌کشی کرد، خطی است که از قوانین جمهوری اسلامی و حاکمیت شریعت اسلام شروع می‌شود و به خیابان‌ها و بلوارهای تهران و دیگر شهرهای ایران می‌رسد. زنان، صف کشیده‌اند تا خود را بفروشند: تریسام (سه نفری، دو زن و یک مرد) پانصدتا! ساکشن تک نفره دویست تا! نه بابا زیاده! خب صدتا! خرید و فروش، ظاهراً «آزادانه» است و در حاشیه‌ی خیابان و پس از چانه‌زنی صورت می‌گیرد. اما واقعیت آن است که در این معامله، یک انسان است که معامله می‌شود.

سلسله مراتب در میان تن‌فروشان هم هست. فقرا در زاغه‌ها و در پستوهای تاریک و نمور به خریداران فقیر فروخته می‌شوند. در خیابان‌های بالای شهر،

ادامه در صفحه‌ی بعد

گردشگران خارجی بارحتی بیشتری به شمال سفر کنند. این را بگذاردید در کنار ساخت هزاران ویلا و اماکن تفریحی به‌قیمت نابود کردن جنگل‌ها و زمین‌های کشاورزی. کشت برنج و همچنین سایر اقلام کشاورزی مانند چای روبه نابودی است و این به‌معنای بیکاری و فقر و تنگدستی شمار بزرگی از کشاورزان و کارگران و نابودی محیط زیست است.

- پس از ماه‌ها سرکوب و بستن مرزها در کردستان به‌روی کولبران و کاسبکاران کرد، در ۱۷ خرداد مقامات حکومت در کردستان اعلام کرده‌اند که مرزها را باز می‌کنند به‌شرطی که مردم مناطق مرزی برای کارشان از سپاه اجازه بگیرند و مبالغی بابت دریافت مجوز به این ارگان سرکوب و قاچاقچی مواد مخدر، پرداخت کنند. کار به‌اصطلاح، تجارت مرزی یا قاچاق کالا که بسیاری از زحمتکشان برای امرار معاش به آن روی آورده‌اند، نتیجه‌ی بیکاری و تنگدستی و درآمد زیر خط فقر است. کاری که کولبران انجام می‌دهند، بسیار خطرناک و رنج‌آور است و خیل عظیمی از زنان و مردان و دختران و پسران از سر ناچاری به آن روی آورده‌اند؛ و تازه بخشی از درآمدی که نصیبشان می‌شود را بایستی به کاسبکاران کرد و غیر کرد بپردازند. حالا مزدوران محلی این حکومت فاسد و سرکوبگر، مامور شده‌اند تا کار را به نوعی برنامه‌ریزی کنند که درآمد قابل توجهی نصیب سپاه پاسداران بشود تا از آن‌طرف هم بتوانند درآمد کولبران به‌اصطلاح «آزاد» را غارت کنند و هم بخشی از هزینه‌های دیگر سپاه مانند شرکت در جنگ ارتجاعی سوریه را تأمین کنند. کشاورزی در کردستان به‌خاطر حاکمیت مناسبات سرمایه‌داری و منسوخ جمهوری اسلامی روبه نابودی است و صنعت ناچیز موجود هم در رکود به‌سر می‌برد و رونقی ندارد. شغل‌های دیگری مانند دستفروشی و مسافرکشی هم با انواع تزییقات ارگان‌های سرکوب رژیم روبه‌روست.

حکومتی که با مردم چنین رفتار می‌کند، نباید برجا بماند. به این چرخه‌ی سرکوب و ستم و استثمار طبقاتی می‌توان و باید خاتمه داد. ■

## «آتش»

آتش

«بازار» مدرن تری برقرار است. عده‌ای دیگر به دومی می‌روند یا برده می‌شوند تا به مشتریان دم‌کلفت خلیج فروخته شوند. برخی تلاش می‌کنند، تن فروش «انتخابی» باشند و در آپارتمان‌های مجلل سکس «کنترل شده» با مشتریان داشته باشند. اما دست آخر، فرق نمی‌کند که تن فروش کدام لایه از این سلسله مراتب باشند، زیرا همگی صرفاً برده‌ی جنسی هستند و همگی از این که به‌عنوان انسان لگدمال شده‌اند، رنج عظیمی می‌برند.

برخی از دختران تن فروش شهر ما تا مدتی خود را فریب می‌دهند که گویا این «انتخاب» خودشان است و به آنان استقلال می‌دهد. اما این «بازار» است که سرنوشت آنان را در دست دارد و بر انسانیت آنان قیمت می‌گذارد.

زن تن فروش، نماد لخت و عریان نگاه جامعه به زن است: زن، انسان هوشمند و باشخصیت نیست؛ به‌طور کلی چیزی جز سوراخ نیست که مردان باید واردش شوند و در حالت «مقدس» صرفاً ماشین تولید مثل است. مرد و زن جامعه از کودکی، توسط خانواده و مسجد و مدرسه و امروز اینترنت این‌گونه تعلیم می‌بینند و این‌گونه اجتماعی می‌شوند. تقدس «بکارت» در دین و عرف جامعه، همین «سوراخ» بودن و «مال» بودن را در اذهان تزریق می‌کند. زمانی که قشری از مردم جامعه در ذهنیت جامعه تبدیل به چیزی پست‌تر از انسان شود، آن‌گاه خرید و فروش برده‌وار آنان عادی می‌شود. همه، بی‌تفاوت از کنارش می‌گذرند. حتی قربانی، آن را برای خود «عادی‌سازی» می‌کند. مردان خریدار به‌دنبال شکننده‌ترین می‌گردند تا با قیمت خوبی بخزند و دیگران نیز بدون آن‌که احساس درد کنند از زیستن در جامعه‌ای که انسان‌فروشی در آن رونق دارد به زندگی گیاهی خود ادامه می‌دهند.

### تن فروشی، کالا شده است

تن فروشی در نظام سرمایه‌داری تبدیل به کالا شده است. سرمایه‌داری، نظام تولید و مبادله‌ی کالایی گسترده است که به‌قول مارکس حتا وجدان را تبدیل به کالا می‌کند - نه به‌خاطر این‌که روی آن کار شده و در آن «کار مجرد» نهفته است، بلکه به‌خاطر آن‌که کالا شدن نیروی کار، دارای سوخت و سازی است که روابط کالایی را به همه‌جا تسری می‌دهد.

تن فروشی، کالا شده است؛ اما مانند مشاغل دیگر نیست. برخی مدعیان «مارکسیسم» و برخی فمینیست‌ها می‌گویند، تن فروشی فرقی با مشاغل سخت و ستم‌گرانه در کارگاه‌های عرق‌ریزان و معادن ندارد و صرفاً شکل دیگری از کار استثمارگرانه است. این نظریه غلط است، زیرا ماهیت واقعی تن فروشی را منعکس نمی‌کند. آنان از این نظریه نتیجه می‌گیرند که باید



برای «نظام‌مند» کردن صنعت سکس مبارزه کرد و آن را به‌عنوان بخشی از اقتصاد رسمی به رسمیت شناساند و تاکید می‌کنند که مبارزه علیه تن فروشی به‌معنای مبارزه برای «بهبود شرایط کار» تن فروشان است. این نظریه در واقع، تئوریزه کردن تسلیم‌طلبی در مقابل رواج این شکل از برده‌داری در جامعه و جهان امروز است.

تن فروشی به‌هیچ‌وجه در همان طبقه‌بندی فروش نیروی کار کارگر قرار ندارد. نوع انسان از زمان ظهور، برای بقا همواره نیاز به کار اجتماعی داشته است و خواهد داشت. سازمان اجتماعی کار برای تولید نیازهای مادی جامعه در اعصار گوناگون تغییر کرده است. با ظهور جامعه‌ی طبقاتی، کار براساس استثمار استوار شد. اما نیاز مردان به تبدیل زنان به برده‌ی جنسی، نیازی است که در جامعه‌ی طبقاتی تولید شده است. کارگر، نیروی کارش را به سرمایه‌دار می‌فروشد و سرمایه‌دار آن را در فرآیند تولید ارزش و انباشت سرمایه مصرف می‌کند. اما آن‌چه از تن فروش خرید می‌شود، نه نیروی کار بلکه بردگی جنسی و تبعیت جنسی است. مردی پول می‌دهد تا بتواند با یک انسان به‌عنوان یک «چیز» رفتار کند. او پول می‌دهد تا توهین کردن، تجاوز کردن و تحقیر زن را در قلمرو بیرون از خانواده نیز تجربه کند. در این‌جا، بدن زن و انقیاد و تحقیر زن است که تبدیل به کالا می‌شود و نه نیروی کارش. سکسوالیته‌ی زن که در این معامله، قیمت خورده و مبادله می‌شود با کالاهای دیگر که در نتیجه‌ی کار، تولید شده‌اند متفاوت است. اگر کالاهای دیگر به تناسب «کار مجرد» نهفته در آن‌ها در بازار، قیمت می‌خورند، سکسوالیته‌ی زن تن فروش توسط روابط اجتماعی قیمت خورده و وارد بازار مبادله شده است.

شکل گرفتن «بازار» سکس توسط دو چیز امکان‌پذیر می‌شود. یکم، سرمایه‌داری حتا «چیز»هایی را که در نتیجه‌ی کار و مصرف نیروی کار تولید نشده‌اند، تبدیل به کالا می‌کند و به‌عنوان کالا وارد مدارهای انباشت سرمایه می‌کند. منابع طبیعی کره‌ی زمین و نیز سکسوالیته‌ی زن از این موارد هستند.



دوم، حاکمیت پدرسالاری در جامعه، شکل گرفتن «بازار» سکس را ممکن می‌کند. در نظام پدرسالاری که جزیی لاینفک از جامعه‌ی ما و کل جهان است، مردان یاد می‌گیرند زنان را فتح و کنترل کنند و برای لذت‌جویی جنسی‌شان استفاده کنند. نیاز به چنین کالایی، توسط دستگاه ایدئولوژیک و آموزشی دولت‌ها مرتباً تولید می‌شود. گسترش فقر و زنانه شدن فقر به این «بازار» رونق می‌بخشد و خرید زنان هرچه ارزان‌تر می‌شود و انتخاب مردان را بیشتر می‌کند.

در چهارچوب این سیستم، هیچ انتخابی که شایسته‌ی انسان باشد وجود ندارد. «نظام‌مند» کردن صنعت سکس یا «نظام‌مند» نکردن آن، نتایج یکسانی دارند: بردگی جنسی، تجاوز، آزار و انسان‌زدایی از میلیون‌ها و ده‌ها میلیون زن. مبارزه در عرصه‌ی تن فروشی نیز مانند هر عرصه‌ی دیگر از ستم و استثمار و ظلم، مبارزه برای آفریدن جامعه‌ی بنیاداً متفاوت است که نه فشارهای اجتماعی، زنان را به بردگی جنسی براند و نه مردان، حس حق‌به‌جانبی در بهره‌کشی جنسی از زن، تحقیر و ضرب و شتم زنان را داشته باشند.

### تاریخ فحشا

فحشا نیز تاریخ خود را دارد و در مقطع خاصی در جامعه به‌ظهور رسیده است. جامعه‌ی انسانی، ده‌ها هزار سال قدمت دارد و در هزاران سال از این قدمت، زنان برای سکس خرید و فروش نمی‌شدند و رفتار جنسی آنان تحت کنترل جامعه نبود. در جوامع شکارچی و دانه‌گرد، آدم‌ها کمابیش در تعاون می‌زیستند، بدون این‌که ارباب و بنده‌ای وجود داشته باشد. بعد از ظهور جامعه‌ی طبقاتی که طبقه‌ای خصمانه بر طبقه‌ای دیگر حاکمیت می‌کند، این جنبه از زندگی اجتماعی نیز کم‌کم عوض شد. مردها شروع به کنترل فعالیت جنسی زنان کردند. از زمان ظهور جامعه‌ی طبقاتی، زنان تبدیل به مایملک مردان شدند. انگلس در کتاب «مالکیت خصوصی، منشاء خانواده و دولت» به‌خوبی، این رخداد تاریخی را تشریح می‌کند.

سرمایه‌داری، این ستم را پایان نداد؛ بلکه آن را در کارکرد خود ادغام کرد. شکل ستم بر زن در سرمایه‌داری با شکل ستم بر زن در دوران ماقبل سرمایه‌داری مثلاً در دوران فئودالیسم، بسیار متفاوت است اما در همه‌ی جوامع با خشونت تحمیل شده است. در جمهوری اسلامی، قوانین مدنی و شرعی، نیروهای نظامی مجری این قوانین و گروه‌های افراطی دین‌گرا که از پشتوانه‌ی فکری و حاشیه‌ی امن دولت برخوردار هستند و بمباران ایدئولوژیک، روابط اجتماعی پدرسالاری را تحمیل می‌کنند. در کشورهای غربی برخلاف ایران و کشورهایی که شریعت بخشی از قانون دولتی است، فرودستی زن نسبت به مرد در قانون تصریح نشده است. اما همین روابط در شکلی دیگر با ابزارهای قانونی و فراقانونی دیگر تحمیل می‌شود و فرهنگی در میان مردان به‌وجود می‌آورد که ماحصلش قتل و تجاوز است. تا آن‌جا که در آمریکا، تعداد زنان به‌قتل رسیده توسط مردان، بسیار بیشتر از کشته‌های آمریکا در جنگ‌هایی است که در سراسر جهان به‌راه می‌اندازد.

در واقع، سکس از طریق خرید آن، بازتاب روابط کلان‌تر حاکم بر جهان است. سرچشمه‌ی این وضعیت در آن‌جاست که از یک‌طرف، تولید به‌طرز بی‌سابقه‌ای اجتماعی شده است و از طرف دیگر، مالکیت و تصاحب ثروت تولیدشده به‌شدت خصوصی شده است. در شرایطی که ثروت مادی عظیم و شگفت‌انگیزی تولید می‌شود، فقری هولناک کل جهان را فراگرفته است. امپریالیست‌ها به کشورهای دیگر تجاوز می‌کنند و کشورها را نابود می‌کنند. قتل زنان به دست مردان، ابعاد سرگیجه‌آور به‌خود گرفته است. در میان کلیه‌ی اقشار جامعه، روابطی حاکم شده است که همه می‌خواهند دیگری را زمین زده و جلو بزنند و بقا پیدا کنند.

این نوع جامعه، غیر قابل تحمل است. این نوع جامعه، نظم ابدی نیست و بشر به نقطه‌ای رسیده است که باید آن را تغییر دهد. ما کمونیست‌های انقلابی برای جهانی می‌جنگیم که کلیه‌ی روابط میان مردم براساس احترام و برابری و شکوفایی متقابل است. در کمونیسم، نه مرد بر زن برتر است و نه این ملت بر ملتی دیگر و نه این گرایش جنسی بر آن گرایش جنسی. این تحول و دگرگونی انقلابی، شامل روابط جنسی و سکس میان دو نفر هم می‌شود. کمونیسم، فقط اقتصاد و سیاسی بنیاداً متفاوت از سرمایه‌داری نیست؛ بلکه در زمینه‌ی رابطه‌ی جنسی هم فرهنگ بنیاداً متفاوتی دارد. هدف ما ایجاد جامعه و جهانی است که انسان‌ها نه تنها در سطح جامعه و در فرآیند کار و زیست اجتماعی، بلکه در روابط جنسی میان دو نفر نیز تقسیم به ارباب و برده، ستمگر و ستم‌پذیر، استثمارگر و استثمارشونده نشوند. سکس برای تصاحب کسی نیست.

# شلاق، پایان توهم است

## به خشم غرور آفرین و مقاومت افشاگرانه‌ی ۱۷ کارگر معدن طلای آق‌دره



را بچینند. گشت ارشاد توی خیابان، اسید پاشیده بر صورت زنان، شانه‌های خم کارگران، درماندگی و تنگ‌دستی معلمان، بیکاری، فقر و فلاکت جوانان، بی‌حقی، محرومیت، آوارگی ملیت‌هایی که سالهاست زبانی برای بیان دردهایشان ندارند. زندان، شکنجه و اعدام برای هر صدا که یادش برود که روبه‌روی چه کسی ایستاده است. سرمایه، جهان را می‌بلعد و برای این کار، هیولاهای مختلفی را اجیر کرده است. اما هیولای دولت و نظام جمهوری اسلامی با همه‌ی مانور قدرتی که می‌دهد، اوضاعش هیچ خوب نیست.

تصویر کتف شلاق‌خورده‌ی کارگران آق‌دره، دیروز و امروز و فردای همه‌ی انانی است که در چنبر این نظام سرمایه‌داری اسلام‌گرا گرفتار آمده‌اند و باید علیه آن تا آخر بشورند، بدون آن‌که خسته شوند. شلاق، پایان توهم است. پایان توهمی ۳۸ ساله که رهایی دروغین را امید بسته بود. پایان توهمی که می‌اندیشد، رهایی بدون آگاهی، بدون علم به آن چیزی که احاطه‌مان کرده است و بدون مبارزهای خونین در برابر همه‌ی انانی که از روابط ستم‌گرانه ارتزاق می‌کنند، ممکن است. توهمی که می‌اندیشد، کلید بهشت بزرگان می‌تواند درب‌های جهنم بردگان را بگشاید. مبارزهای هست در همه‌ی جبهه‌های شناخته‌شده‌ی علمی، ایدئولوژیک سیاسی و طبقاتی‌اش. مقاومت، کافی نیست. باید جهان دیگری ساخت. آوای خشمناک درد با بارش هرباره‌ی تازه‌ی آن، فریاد رسایی است که جهانی نو طلب می‌کند. این خشم بریده‌بریده، این خون دلمه‌بسته، این نگاه سرخ، آبستن جهان بزرگی است این درد، تازه نیست و کهنه نخواهد شد، اگر آن را به روزنی برای درخشش طلایی افق‌های نو بدل نکنیم. ■

### سلین شکوهی

آتش، مخالف بی‌چون و چرای دنیای وارونه‌ی سرمایه‌داری است با همه‌ی رنج و جنون و زشتی‌هایش از اشغالگری امپریالیستی و جنگ‌های ناعادلانه گرفته تا بنیادگرایی مذهبی و نژادپرستی از نابودی محیط زیست گرفته تا تجارت سکس و کار کودکان. این نشریه، وقایع و تحولات مهم بین‌المللی، موقعیت جنبش‌ها و انقلابات مردمی، جنگ‌ها و مداخلات امپریالیستی، علل و نتایج بحران‌ها را بررسی می‌کند.

به نظام جهانی سرمایه‌داری را موقتاً خنثی کنند.

انسان، حق حیات ندارد چراکه مالکیت، تنها از آن خداست. زن، موجودی که مذهب بر پایه‌ی به‌بند کشیدن او استوار شده. کارگران و معلمان و همه‌ی کسانی که در تولید ثروت اجتماعی نقش آفرینند، حقی ندارند تا بخواهند از آن دفاع کنند. کسی حق ندارد خارج از قواعد شریعت فکر کند، بنویسد، حرف بزند یا حتی بخندد و عاشق شود. این‌جا، طبیعت هم هر روز شلاق می‌خورد. خشکسالی، قحطی، مرگ و میر حیوانات، آلودگی صنعتی و شیمیایی و هزاران بالای الهی دیگر هر ثانیه نفسش را تنگ‌تر کرده است.

همه‌ی این فجایع، درون سیاستی رخ می‌دهد که به ما می‌آموزد پاسخ دردها و بیچارگی‌هایمان را نه در عمق واقعیت موجود و این دولت و این نظام اقتصادی و اجتماعی، بلکه در سطحی‌ترین شکلش همیشه نتیجه‌ی کارهای دشمن بدانیم از جنس دیگر، از زبان و ملیت دیگر، از دین و مذهب دیگر.

حالا بعد از نرماش قهرمانان‌شان جلو ارباب بزرگ‌تر، لازم است که نوک همه‌ی کسانی که خیال روزهای بهتر می‌بینند

که بخشی از آن داشت برای آینده و رهایی همه می‌رزمد، ناگهان خواست و شعار رهایی زحمت‌کشان و ستم‌دیدگان جهان تبدیل شد به «ستگاری» مستضعفین و گودنشین‌ها و ضرورت سیر کردن «شکم‌ها» تبدیل شد به ضرورت تزکیه‌ی «روح»! همان نظام ستم و استثمار سابق حفظ و با دین، ترکیب شد که آن را هولناک‌تر از قبل کرد. اندک نیروهای آگاه جامعه با همه‌ی توان در برابر ضد انقلاب اسلامی ایستادند و صورتک دروغین رأفت اسلامی‌اش را رسوا کردند؛ اما زمان برد تا جامعه در اعماق خود حقیقت را دریابد. مذهب و ارتجاع از چشمه‌ی ناآگاهی و رنج توده‌ها نوشید و فربه شد و دور جدیدی از روابط استثمار و ستم را به سود سرمایه‌داری تضمین کرد. «انقلاب اسلامی» که در واقع، ضد انقلاب غریبی بوده است؛ پاسخی ارتجاعی بود به بحران‌های جامعه‌ی سلطنت‌زده و امپریالیست‌زده‌ی ایران. اسلام‌گرایان، نیروی سیاسی برآمده از جامعه‌ی مدرن سرمایه‌داری بودند که زیر رهبری خمینی به اعماق تاریخ چنگ انداختند تا هم خودشان را به قدرت برسانند و هم با گلاب‌پاشی اسلامی، بوی گند روابط قدرت و تمایزات طبقاتی پوسیده و اتصال

حالا، همه می‌دانند. تصویر سرخ تازیانه بر پشت خمیده‌ات، چُرت خیلی‌ها را پاره کرده است. آدم‌هایی که قرن‌هاست با تازیانه خو کرده‌اند. با تازیانه زاده‌شده‌اند، در سایه‌ی چرکین تقدس‌اش قد کشیدند و با رقص خون‌آلودش بر تن خسته‌شان، بهشت بزرگان را بر بالای جهنم خود ساختند. حالا، همه می‌دانند. مبارزهای هست. عریان، چون گرده‌ی خون‌آلود و فریاد بریده‌ات از درد.

مبارزه‌ای میان آن‌که جانش بر لب رسیده. به‌تنگ آمده. امروزش تباہ شده و آینده‌اش به حراج رفته است. بین آن‌که حق سیر شدن ندارد؛ آن هم نه با نان مفت و پول نفت. حق ندارد سیر شود حتی به‌بهای خون و عرقی که زیر خروارها خاک می‌ریزد. حق ندارد بپرسد چرا کار ندارد؟ چرا بیمارستان ندارد؟ چرا خانه و مدرسه ندارد؟ چرا زبان ندارد؟ حق ندارد بپرسد این کیست که در برابرش ایستاده؟ آن‌که با زهرخند طلایی‌اش تازیانه‌ی تأدیب می‌خواهد. و آن‌که تازیانه به‌کف با صورتی کریمه، حکم ارشاد الهی را با تسمه‌هایی به‌قدمت تاریخ بر زندگی‌اش جاری می‌کند.

خمینی که آمد، خیلی‌ها نمی‌دانستند چه اتفاقی دارد می‌افتد. در میانه‌ی نبردی

# شهرزاد یا نقطه‌ی تلاقی معرفت و اخلاق



نوشته‌ای که در زیر می‌آید نقدی است بر سریال شهرزاد. اما پیش از آن باید بنویسم که این نوشته، نقد چه چیزهایی نیست و نقد چه چیزی است. در این نقد، قرار نیست به این پرداخته شود که چه قدر وجه تاریخی این سریال ضعیف است و چگونه با اشاراتی گذرا و فیلترشده و ناقص و بعضا نادرست به ماجرای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ می‌پردازد. این نوشته، نقدی بر نقاط قوت و ضعف فیلم‌نامه، بازی‌ها، گریم‌ها و صحنه‌آرایی هم نیست. به "ذهنیت" امروزی آدم‌های ۶۵ سال پیش این سریال هم اشاره نخواهد کرد. قصد هم ندارد از صحنه‌های به شدت آبکی زد و خوردها و بخش‌های کانگستری سریال ایراد بگیرد. کاری هم به ماجراها و عوامل پشت صحنه و پیش صحنه ندارد. این نوشته می‌خواهد به این پرسش بپردازد که چرا این سریال به یک سریال محبوب در ایران بدل شده، آن هم در هنگامه‌ی بازار گرم انواع و اقسام سریال‌های امریکایی، ترکی و

آمریکای لاتین و... و آن هم باتوجه

به این‌که از مداری غیر از صدا و سیما جمهوری اسلامی به مخاطب عرضه شده است. پس اجازه بدهید جمله‌ی ابتدایی این پاراگراف را تصحیح کنم: نوشته‌ای که در زیر می‌آید، نقدی است بر مخاطبان سریال شهرزاد.

\*\*\*

با دیدن همان چند قسمت اول سریال شهرزاد، احساس کردم که با مضمونی آشنا روبه‌رو هستم. احساس کردم که ورژن جدیدی از سریال "پس از باران" یا "پدرسالار" یا "ستایش" یا... را می‌بینم که همگی در زمان پخش خود، سریال‌هایی بسیار محبوب بوده‌اند. تمام این سریال‌ها بر محور شخصیت ضد قهرمانی می‌چرخد ("بزرگ‌آقا"ها، "اسدالله‌خان"ها، "حشمت"ها...) که در مورد حیات و ممات باقی شخصیت‌های داستان تصمیم می‌گیرد. تمام کنش‌ها و رفتارهای قهرمان‌ها و دیگر شخصیت‌های این سریال‌ها تنها واکنشی است به خواسته‌های خودخواهانه، غیر منطقی، بعضا غیر انسانی و آزمندانه‌ی این ضدقهرمان‌ها.

پس محبوبیت سریال شهرزاد نباید باعث تعجب شود، چراکه موفقیت و محبوبیت این دست سریال‌ها از قبل در بین مخاطبان ایرانی تضمین شده است. ولی سوال این‌جاست: چرا مردم، این چنین، جذب این نوع روایت می‌شوند؟

آز عده‌ای تشنه‌ی قدرت و ثروت. برای همین است که حتی در این سریال بین فرهاد ( روشنفکر به‌اصلاح معترض و تاحدی شورشی) و قباد ( قربانی صرف بزرگ‌آقا) همدلی و همراهی بیشتری از طرف مخاطبان، نسبت به قباد وجود دارد. مخاطب، خودش را با قباد همدات‌پنداری می‌کند. فرهاد، روشنفکر حوصله‌سبر می‌شود. حالا گیرم که این موضوع، خودش را در این پوشش پنهان می‌کند که مثلا قباد بهتر از فرهاد بازی می‌کند. ( که اگر این دلیل واقعی است، پس بزرگ‌آقا باید شخصیت محبوب سریال باشد چون بهترین بازی را اوست که به‌نمایش می‌گذارد).<sup>۲</sup> درنتیجه، این نوع سریال‌ها کارکرد ایدئولوژیک هم برای تولیدکننده و هم برای مخاطب دارد: مخاطبان، این دست سریال‌ها را دوست دارند چراکه خود را در آن می‌بینند و در بحران حاصل از تلاقی آگاهی و اخلاق (این که مورد ستم قرار می‌گیرند و این‌که باید علیه آن کاری کنند) تسلا‌ی خاطری می‌یابند. تولیدکننده (سیستم حاکم) هم برای بقای خود، نیازمند این‌گونه تفکر در سطح جامعه است.

این‌گونه است که سریال شهرزاد که قرار است به‌اصطلاح با کدهای حکومتی نخواند (چراکه حتی مجوز پخش از

که ظاهرا بسیار دوستش دارد) همه را به بازیچه‌های فرمان‌بری تبدیل کرده که باید بی چون و چرا از او اطاعت کنند. خودخواه و حریص و آزمند است. و تمام شخصیت‌های داستان اگر چه دلایلی برای تنفر از او دارند در نهایت به‌تمام خواسته‌های او گردن می‌نهند. دلایل، هم منطقی است: یکی می‌خواهد جان عزیزی را نجات دهد، دیگری منفعت دارد، دیگری ترس از جان دارد، آن دیگری حمایت و عاطفه می‌خواهد، یکی به‌دنبال وارث است، آن یکی میراث می‌خواهد و همگی، احساس عجز دارند در مقابل قدرت بزرگ‌آقا... همه، دلایل دارند... و تمام این دلایل در پیچیدگی‌های وقایع و حوادثی که اتفاق می‌افتند، آن چنان منطقی هستند که کسی نمی‌تواند از این انفعال و بر این عجز خرده بگیرد.

مخاطبان اما این نوع روایت را دوست دارند، چون بیانگر و توجیه‌کننده‌ی وضعیت خودشان در جهان واقعی است. مردمی که ستم این سیستم را می‌بینند ( و نه فقط می‌بینند که با گوشت و پوست خود احساس می‌کنند) اگر برای تغییر وضعیت موجود حرکت نکنند باید به نوعی توجیهی برای بی‌عملی و تحمل وضع موجود داشته باشند. توجیه مردم، خود را در پذیرش نقش قربانی بیان می‌کند: این‌که سیستم، بسیار قدرتمند است و آن‌ها ضعیف و قربانی حرص و

به سریال شهرزاد برگردیم، ملودرامی که ظاهرا از دو بخش عاشقانه و تاریخی تشکیل شده است. در نقدهای زیادی که بر این سریال نوشته‌اند، در نهایت آن را به وقایع جنبش سبز پیوند زده‌اند و به این نتیجه رسیده‌اند که این سریالی است سیاسی که ناظر به شرایط سیاسی حال حاضر جامعه‌ی ایران نیز است.<sup>۱</sup> پرسش اما این نیست که آیا سازندگان این سریال، قصد ساخت سریالی سیاسی را داشته‌اند یا نه. درهرحال، هر اثر هنری و ادبی در سطحی و به‌شکلی، تولید و بازتولیدکننده‌ی ایدئولوژی‌ای است که در نهایت، بیانی سیاسی می‌یابد. اما نکته‌ی اصلی یا درواقع، قلب ماجرا در سریال شهرزاد این است که وجه سیاسی را نباید در بخش تاریخی سریال جست‌وجو کرد، بلکه در بخش عاشقانه باید جست که بیانگر روابط اجتماعی جامعه است.

یعنی در رابطه‌ی بزرگ‌آقا با شهرزاد، قباد، فرهاد و باقی شخصیت‌ها، این‌جا، همان‌جایی است که ذهنیت سیاسی-ایدئولوژیک-اپیستمولوژیک مردم ایران را می‌توان دید و شناخت. همان‌جایی که به ما می‌گوید چرا این دست سریال‌ها چنین، محبوب مردم ایران است.

رابطه‌ی شخصیت‌های سریال با بزرگ‌آقا، بیان رابطه‌ی مردم است با قدرت (سیستم). در شهرزاد، بزرگ‌آقا به همه ستم می‌کند (حتی به دخترش شیرین



# پنجاه سال پس از «انقلاب کبیر فرهنگی» پرولتاریایی»



خود را در شکاف موجود در موقعیت اقتصادی و اجتماعی قشرهای مختلف و جان‌سختی افکار کهنه نشان می‌دهد. به‌طور مثال، در چین سوسیالیستی، ۱۷ سال پس از پیروزی سوسیالیسم هنوز هشت رتبه‌بندی دستمزد موجود بود. روابط استثمارگرانه، سرنگون شده بود اما تقسیم کارهای قدیمی مانند تقسیم کار میان متخصصین و مدیران و کارگران موجود بود. زنان از قید ستم‌های نوع کهنه رها شده بودند، اما شکاف میان زن و مرد کماکان موجود بود. جوانب مهمی از نهاد «خانواده» اجتماعی شده بود اما هنوز نقش مهمی را در پرورش نسل‌های بعدی داشت. در روستاها کمون‌های کشاورزی برقرار شده بود اما به‌طور کلی، روستاها در زمینه‌های گوناگون مانند بهداشت و آموزش و دسترسی به امکانات هنری، بسیار عقب‌تر از شهرها بودند و میان رفاه کارگران در شهر و روستا شکاف بزرگی موجود بود. افکار مذهبی، بسیار تضعیف شده و آگاهی بزرگی در میان توده‌های شهر و روستا جریان داشت؛ اما جان‌سختی افکار کهنه، هنوز بار بزرگی بر دوش جامعه و مانع مهمی در اشاعه‌ی روابط کمونیستی در میان مردم بود. عرصه‌ی هنر و ادبیات، عمدتاً دست‌نخورده مانده بود؛ به‌طوری‌که در آفرینش هنری تقریباً اثری از تصور کردن و خیال‌پردازی در مورد جامعه‌ی کمونیستی و روابط کمونیستی آینده نبود.

اگر این شکاف‌ها محدود نمی‌شدند، تبدیل به قلمرو احیای سرمایه‌داری و روابط تولید و مبادله‌ی کالایی می‌شدند. این شکاف‌ها، مدافعان قدرتمندی را در رده‌های بالای دولت و حزب کمونیست چین داشتند که راه «پیشروی» چین را نه در محدود کردن شکاف‌ها، بلکه در گسترش آن‌ها می‌دیدند. این دو راه متفاوت، انعکاس دو درک متفاوت بود: از «پیشروی» و دو هدف متفاوت بود: یک‌طرف، پیشروی را تعمیق روابط سوسیالیستی در جهت هدف کمونیسم می‌دید. طرف دیگر، پیشروی را در تبدیل چین به یک قدرت سرمایه‌داری جهانی می‌دید و برای دست یافتن به آن، برنامه‌ای ارائه می‌داد که به احیای سرمایه‌داری می‌انجامید. به‌همین دلیل، مائوتسه دون آنان را «رهبران سرمایه‌داری» خواند و به

پنجاه سال از انقلابی که هنوز عالی‌ترین قله‌ی مبارزه‌ی طبقاتی در تاریخ بشر برای دست یافتن به جامعه‌ی جهانی کمونیسم است، می‌گذرد. «انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی» در چین (۱۹۶۶-۱۹۷۶) در نوع خود، انقلابی بی‌سابقه بود؛ زیرا در درون یک کشور سوسیالیستی انجام شد. به‌همین علت، «انقلاب در انقلاب» نیز خوانده می‌شود. به‌جرات می‌توان گفت که بورژوازی بین‌المللی، هرگز علیه هیچ واقعه‌ی تاریخی دیگر به‌اندازه‌ی این انقلاب، تبلیغات دروغ و لجن‌پراکنی نکرده است. اما فاجعه آن‌جاست که حتا در میان جریان‌هایی که خود را «کمونیست» و «ضد سرمایه‌داری» می‌خوانند، ناآگاهی و جهل گسترده‌ای در مورد واقعیت این انقلاب و تئوری و پراتیک آن موجود است.

چرا چین سوسیالیستی نیاز به یک «انقلاب در انقلاب» داشت؟ زیرا خطر احیای سرمایه‌داری در آن به‌وجود آمده بود. در داخل نظام سوسیالیستی، یک بورژوازی جدید شکل گرفته بود که نمایندگان و سخنگویان خود را در دولت سوسیالیستی و حزب کمونیست داشت. پیش از این، احیای سرمایه‌داری در شوروی (اواسط دهه‌ی ۱۹۵۰) تلنگر محکم و بیدارکننده‌ای به مائوتسه دون و رفقایش زده بود. رهبران کمونیست چین تحت رهبری مائوتسه دون، شروع به کنکاش عمیق در مورد خصلت جامعه‌ی سوسیالیستی و شکنندگی‌ها و محدودیت‌های آن کردند تا علل احیای سرمایه‌داری در سوسیالیسم را درک کنند. مائوتسه دون، شکل‌گیری روندهایی را در بطن جامعه‌ی سوسیالیستی شناسایی کرد که به احیای سرمایه‌داری منجر می‌شوند. کشف این واقعیت که در جامعه‌ی سوسیالیستی، یک بورژوازی جدید از درون خود «خاک سوسیالیسم» سر بلند کرده و نمایندگان و سخنگویان خود را درست در داخل حزب کمونیست پیدا می‌کند، کشف علمی بزرگ و تکان‌دهنده‌ای بود.

جامعه‌ی سوسیالیستی، جامعه‌ای در حال گذار است که از دل سرمایه‌داری بیرون آمده است و لاجرم تا مدت‌ها پس از گسست کردن از جامعه‌ی کهنه‌ی سرمایه‌داری، رد پا و آثار جامعه‌ی کهنه را با خود حمل می‌کند. این رد پاها

میان رهبران و کادرهای حزب کمونیست چین در عمل در حال دور کردن چین از سوسیالیسم بود و مائوتسه دون این را فهمیده بود. هرچند، ظاهراً به کمونیسم ابراز وفاداری می‌شد اما این ابراز وفاداری تهی از محتوای واقعی بود. برای حل این مسأله، مائو در ابتدا جنبش آموزش سوسیالیستی را براه انداخت. هدف وی این بود که بیش از اعضای حزب و توده‌ها را عوض کند و این آگاهی را ترویج کند که کمونیسم چیست و پافشاری بر هدف کمونیسم چه تاثیری بر چستی سوسیالیسم و سیاست‌های «دوران گذار سوسیالیستی» دارد و معنای ساختمان سوسیالیسم در رابطه با تغییر روابط اقتصادی میان تولیدکنندگان درگیر در فرایند تولید، تغییر روابط اجتماعی میان زن و مرد، چیره شدن بر نابرابری‌های اجتماعی دیگر و زیر و رو کردن ساختارهای سیاسی و فرهنگ کدام است؟ تئوری مارکس در مورد جامعه‌ی سوسیالیستی در میان کمونیست‌ها و توده‌های مردم، ترویج و فراگیر شد: سوسیالیسم به‌عنوان دوران گذار که در آن دولت دیکتاتوری پرولتاریا برقرار است و با دو گسست (گسست از روابط مالکیت کهنه و افکار کهنه) آغاز می‌کند و هدفش «نابودی چهار کلیت» است (تمایزات طبقاتی، روابط تولیدی که تمایزات طبقاتی را تولید می‌کند، روابط اجتماعی که برخاسته از روابط تولیدی کهنه هستند و افکار و آرای منطبق بر روابط تولیدی و اجتماعی کهنه).

اما، روش آموزش سوسیالیستی کار نکرد. باب آواکیان می‌گوید: «این روش، تنها چند قدمی بیشتر پیش نرفت و واقعاً نتوانست به قلب و یا به ریشه‌ی دشواره رسوخ کند؛ زیرا نیروهای مختلفی در حال برگرداندن چین به سرمایه‌داری بودند... هرچند جامعه به یک معنای کلی، سوسیالیستی بود اما کشش‌های گوناگون با سرعت زیاد در حال کشیدن و به عقب بردن آن به‌سوی سرمایه‌داری بودند. و مائو فهمید که: «داریم به‌جای دیگر می‌روییم، فرایند فرسایشی، ما را خسته کرده و به جاده‌ی سرمایه‌داری خواهد برد، مگر این‌که گسست کنیم.» (به نقل از مقاله‌ی «انقلاب فرهنگی، جوشش فکری، ...»)

ادامه در صفحه‌ی بعد

اما حزب کمونیست چین، عقب‌مانده بود و قادر نبود این فرآیند انقلابی را در داخل جامعه‌ی سوسیالیستی پیش ببرد. آواکیان می‌گوید: «مائو فهمیده بود که در انجام این کار نمی‌تواند به کانال‌های متصل حزب تکیه کند، زیرا هنوز در دیدگاه‌های کهنه و این اندیشه‌ی بورژوائی گیر کرده بود که صرفاً باید چین را قوی کرد و به جایگاه شایسته‌اش در جهان رساند و اگر هم کسانی به فکر سوسیالیسم بودند، فقط در حد مدل شوروی بود که خودش بسیاری از شاخص‌های سرمایه‌داری را حمل می‌کرد... مائو فهمید که برای حل این دشواره نمی‌تواند به کانال‌های حزب تکیه کند و باید به قول او خیزشی از پائین و به شکل توده‌ای رخ دهد. این جاست که مقوله‌ی جوانان، مطرح می‌شود که اغلب اوقات نیروئی است که آماده است همه‌چیز را نقد کرده و به چالش بکشد و صرفاً در عرف و عادت گیر نکرده است. گارد سرخ به‌میدان آمد تا جهت‌گیری جامعه از جمله، جهت‌گیری رهبران و ساختارهای حزبی را که به دلایل گوناگون تبدیل به ماشینی شده بودند برای به عقب و به سمت سرمایه‌داری بردن جامعه، به‌چالش بگیرند.»

از نظر مائو، برای گسست کردن از قالب کهنه و دگرگون کردن روند اقتصاد، انقلابی کردن فرآیند تصمیم‌گیری در جامعه و عوض کردن فرهنگ و اندیشه‌های مردم و غیره نیاز به چیزی اساساً متفاوت بود. به‌قول آواکیان: «عاقبت، مائو اعلام کرد: ما بالاخره چنان شکلی را در انقلاب فرهنگی یافتیم که از طریق آن توده‌ها بتوانند، جوانب تاریک ما را افشا و مورد نقد قرار دهند، آن هم به‌شکل توده‌ای و از پائین...»

حمایت مائوتسه دون از شورش دانشجویان دانشگاه پکن در راستای به‌حرکت درآوردن جوانان و کشیدن انرژی آنان در جاده‌ی «انقلاب در انقلاب» بود. روز ۲۵ مه (یعنی ۹ روز پس از صدور بیانیه‌ی انقلاب فرهنگی) دانشجویان دانشگاه پکن در یک روزنامه‌ی دیواری بزرگ (داتزی بائو) به انتقاد از رئیس دانشگاه و مقامات بالای حزبی پرداختند. مائوتسه دون در حمایت از این حرکت، داتزی بائو خود را نوشت و اعلام کرد: «شورش، برحق است» و «مقرهای فرماندهی را بمباران کنید». چند ماه بعد «گارد سرخ جوانان» اولین گروه‌هایی میلیونی نفره‌ی خود را در میدان تین آن مین در پکن، برگزار کرد. طبق فراخوان مائوتسه دون، جوانان گارد سرخ بسیج شدند تا انقلاب فرهنگی را در سراسر چین گسترش دهند.

کشف دوباره‌ی کمونیسم به‌مثابه هدفی که باید جامعه‌ی سوسیالیستی را هدایت کند، کلیه‌ی رویکردها و سیاست‌های انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی را تعیین کرد. در جریان تجزیه و تحلیل از مشکلات ساختمان سوسیالیسم و پاسخ‌گویی به آن‌ها و رهبری «انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی» بود که «مائوئیسم» شکل گرفت و سومین قله‌ی تکاملی علم کمونیسم را به‌ثمر رساند. هرچند، «مائوئیسم» مانند هر علم دیگری تقسیم به دو شده است و جنبه‌ی عمدتاً علمی آن توسط باب آواکیان در بدنه‌ی «سنتز نوین کمونیسم» ادغام شده است، اما بی‌تردید آواکیان بدون تکیه بر «مائوئیسم» و به‌کار بست آن، بدون درک عمیق انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی (اهداف و روش‌های آن، دستاوردهایش و درنهایت، شکست آن در ممانعت از احیای سرمایه‌داری در چین) و جمع‌بندی نقادانه از آن و کل موج اول انقلاب‌های کمونیستی، نمی‌توانست به «سنتز نوین کمونیسم» که مارکسیسم زمانه است، دست یابد. ■

«آتش»

درباره‌ی کشتار دهشتناک ...

تئیده شده است. در به‌اصطلاح متون مسیحیت و اسلام و یهودیت، فراخوان کشتن هم‌جنس‌گراها داده شده و بیشتر موسسات مذهبی به‌طور مداوم، علیه هرگونه اقدام برای دفاع از حقوق

است. اگر این امر، حقیقت داشته باشد و فی‌الواقع با آن‌چه که آنان بدان باور دارند همخوانی دارد، دلیل دیگری است برای مخالفت کردن و مقاومت در برابر ایدئولوژی خبیث بنیادگرایی اسلامی جهادپستی. بایستی عمیقاً و بدون ملاحظه با آن مخالفت کنیم و در مقابلش

و حشیانه و بی‌معنا تنها باعث تقویت روابط ستمگرانه در جهان و درحقیقت، تقویت امپریالیسم آمریکا و غرب است در زمانی که مردم احساس می‌کنند بایستی میان دو راه حل ستمگرانه یکی را انتخاب کنند. بایستی با هر دو امپریالیسم آمریکا و جهادپسم مخالفت کرد و کسانی که

یا احترام گذاشتن به "ال‌جی‌بی‌تی‌ها" به‌صفت ایستاده‌اند. در واقع در دو ماه گذشته، شاهد

هیستری عظیم تحریک‌شده توسط بنیادگرایان مسیحی بر علیه استفاده‌ی ترانس‌سکسوال‌ها از دستشویی‌ها بوده‌ایم. این تنفر جنون‌آمیز به‌شکل پیچیده‌ای، بخش‌هایی از چسب اجتماعی را تشکیل

می‌دهند و می‌سازند که بخش‌های مختلف این جامعه‌ی سرمایه‌داری-امپریالیستی را به‌هم می‌چسباند. اما داعش، این حمله‌ی مشخص در اورلاندو را، همان‌گونه که در این نوشته به آن اشاره شده، به‌خودش مربوط دانسته

**این سیستم سرمایه‌داری-امپریالیستی به‌روی بردگی و برتری سفیدان و اعمال ستم علیه مردم سیاهپوست و خلق‌های ستمدیده و توده‌های بشریت، شامل زنان که نیمی از بشریت هستند، بنا شده و بر آن مبنا ادامه یافته است.**

**برخی ادعا می‌کنند که پاسخ این ستم‌ها، اسلام و به‌خصوص بنیادگرایی جهاد اسلامی است. اما این پاسخ نیست - پاسخی رادیکال به این سیستم و جنایات دهشتناکش نیست - فرم دیگری از بردگی و ستم و ظلم علیه زنان و توده‌های مردم بالعموم است.**

**پاسخ درخور، یک انقلاب واقعی است. انقلابی واقعاً رادیکال و رهایی‌بخش - انقلاب کمونیستی، برای بالاخره، پایان دادن به همه‌ی ستم‌ها در همه‌جا.**

باب آواکیان، صدر حزب کمونیست انقلابی آمریکا

تشنه‌ی عدالت و رهایی هستند، نبایستی به‌هیچ‌کدام آن‌ها امتیازی بدهند. این به‌معنای به‌پا خاستن در کنار "ال‌جی‌بی‌تی‌ها" بر علیه این حملات وحشیانه است. همچنین به‌معنای مخالفت است با پیشنهادات احتمالی در ارتباط با تقویت قدرت‌های سرکوبگر که از این سیستم

اجتماعی دفاع می‌کنند و مترصد سرکوب مسلمانان و تحقیر آن‌ها به‌مثابه‌ی یک کلیت و یا تشدید تجاوز نظامی آمریکا در خاورمیانه هستند. ■

بایستیم. همان‌گونه که باب آواکیان، صدر حزب کمونیست انقلابی آمریکا اظهار کرده در واقع، هیچ امر "رادیکال" و بعدتر از آن مترقی در آن ایدئولوژی وجود ندارد. نقش آن در جهان در جذب مردم عصبانی به زیر پرچم خود و پیشبرد حملات

تن فروشان ...

سکس برای انسان‌زادایی از کسی نیست. سکس خوب مانند هر رابطه‌ی صمیمی و نزدیک دیگر فقط می‌تواند مبتنی بر احترام متقابل، برابری، عشق متقابل، کنش فکری، مواظبت از یکدیگر و شریک شدن در خوشی و درد و بسیاری چیزهای دیگر باشد. در سکس خوب، دو آدم به هم متصل می‌شوند و انسانیت و شخصیت کامل یکدیگر را کشف و تجربه می‌کنند و از آن لذت می‌برند. اما در جامعه‌ی کنونی، سکس یعنی تسلیم و لذت بردن از سلطه بر دیگری. فقط در تن‌فروشی نیست که سکس به‌معنای تحقیر و تسلیم کردن و آزار جنسی و روحی زن است. در ازدواج هم این‌طور است. اخلاق جنسی موعظه‌شده در قرآن و انجیل و تورات بر آن بنا شده است. سرمایه‌داری، این نوع روابط جنسی سلطه‌گرانه را عامیت می‌بخشد. سکس، چه در تن‌فروشی، چه در خانواده و بیرون از خانواده، صرفاً سکس نیست. بلکه یک رابطه‌ی اجتماعی است که بر تحقیر زن استوار است. وقتی دختر جوانی در توجیه تن‌فروشی‌اش استدلال می‌کند: «من که که با دوست‌پسرم می‌خواهم. حالا ماهی هم دوبار با یکی دیگر می‌خواهم و خرج را درمی‌آورم» در واقع، همین واقعیت را بیان می‌کند.

رها کردن روابط میان انسان‌ها از زنجیرهای کهنه و پوسیده‌ی هزاران سالانه‌ی جامعه‌ی طبقاتی، بدون یک انقلاب ممکن نیست.

پس به هم‌زنجیرانمان در صنعت تن‌فروشی می‌گوییم: به این روابط و روابط حاکم در این جامعه، تن ندهید. سرتان را بالا بگیرید و به افق نگاه کنید و تصور کنید که دیگر هیچ شکل از ستم و استثمار در این جهان نیست و همه‌ی انسان‌ها در تعاونی آزادانه و آگاهانه و داوطلبانه با یکدیگر کار و تولید می‌کنند. بدون آن‌که مجبور باشند «چیزی» را بفروشند یا بخرند. جامعه، نیازهای همه را برآورده می‌کند و راه را بر شکوفایی همه‌جانبه‌ی استعدادهای انسان باز می‌کند. چنین دنیایی را تصور کنید و به‌جای این‌که بگذارید این نظام طبقاتی منحن و پوسیده و نگهبانان رذل آن شما را نابود کنند با پیوستن به انقلاب کمونیستی به زندگی خود معنا و ارزش دهید. به‌جای قربانی شدن، استراتژی انقلاب و نابود کردن این جهان و کلیه‌ی روابط و افکار کهنه‌اش را جست‌وجو کنید. وارد مبارزه‌ی سیاسی انقلابی همراه با کمونیست‌های انقلابی شوید تا دنیای دیگری بسازیم. ■

«آتش»

«آتش»

شما را به همکاری دعوت می‌کنیم:

با تهیه‌ی گزارش و مصاحبه، فرستادن تجارب مستقیم و حکایت رنج‌ها، با اظهار نظر نقادانه و پیشنهاد، با ارسال طرح و عکس و آثار هنری نگارشی. به پخش آتش به وسیع‌ترین شکل ممکن و به شیوه‌های مناسب کمک کنید.

email: atash1917@yahoo.com    weblog: n-atash.blogspot.com